بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 8 اسفند 1394.

در مورد محمد بن سنان صحبت می کردیم. در مورد محمد بن سنان خب قرائنی که برای تضعیفش در کتب رجال ذکر شده است را عرض کردیم. حالا می خواهیم این قرائن را بررسی کنیم. اولین عبارتی که در مورد محمد بن سنان نقل کردیم عبارتی بود از کشی که محمد بن سنان را جزو غلاظ دانسته بود. خب ببینیم این عبارت تا چه حد قابل اعتماد است و اصلا مفاد اینکه محمد بن سنان غالی هست چیست؟ یک معنایی برای غالی در روایات ما هست، روایات متعددی که با غلاه همنشین نشوید. انهم صغروا عظمه الله. متاسفانه من برگه اش را جا گذاشتم آن برگه ای که این روایت را یادداشت کرده بودم. در بعضی روایات اشاره به همین معنا دارد که غلاظ صغروا عظمه الله و امثال این تعبیر ها. یا انهم شرٌ من الیهود و النصاری و امثال این تعبیرات. که بیشتر اینها را، یک سری از اینها را در رجال کشی در ذیل ترجمه ابو الخطاب آورده شده است و امثال اینها. خب آن معنایی که برای غالی هست، در بعضی از این روایاتش هم اشاره می شود که اینها حرام خدا را حلال کرده اند. استحل المحرمات. محرمات را تحلیل کرده اند و امثال اینها. خب این معنای غلو که حالا بعدا هم بعضی از روایت های دیگرش را می خوانیم یک مطلبی بوده است که یک گروهی بوده اند که عقیده شان این بوده است که کسی که به مقام ولایت معتقد بوده است دیگر نیازی نیست اعمال انجام دهد. ابو الخطاب مروج همچین تفکری بوده است. تفکر اینکه نیازی نیست، فقط اصل، اصلا دین ولایت است. ولایت را که داشتی فاعمل ما شئت. خب این معنای غلو که احیانا خیلی هم شایع بوده است و گاهی اوقات افراد را که به غلو متهم می کردند به این معنا مطرح بوده است. خب در مورد محمد بن سنان قطعا این مطلب درست نیست. و علاوه بر اینکه خب روایت های بسیار زیادی که محمد بن سنان در فروع احکام دارد علت به خصوص آن روایت معروف محمد بن سنان در مورد علل احکام که در علل الشرایع مفصل آورده شده است و مرحوم صدوق در قسمت های مختلف فقیه روایت هایش را پخش کرده است. نماز چرا واجب شد و روزه چرا واجب شد. احکام و فروعات، علت احکام خب این پیداست که محمد بن سنان کسی که قائل به استحلال محرمات باشد قطعا به این معنا غالی نبوده است. علاوه بر اینکه گاهی اوقات یک روایتی هم هست که کسی سألت، در فلاح السائل نقل شده است که سألت، یک کسی را می گوید، می گوید سوال کردم قیل فیه محمد بن السنان من الغلو می گوید که معاذ الله محمد بن سنان هو علمی الوضو و الطهور. احکام دین. الآن حالا بذارید این را اگر پیدایش کنید من

شاگرد:.....

استاد: عرض کنم خدمت شما این حسین بن احمد مالکی، در فلاح السائل است دیگر؟

شاگرد: بله

استاد: در فلاح السائل نقل می کند از حسین بن احمد مالکی که می گوید به احمد بن حلیل کرخی، احمد بن هلیل کرخی همان احمد بن هلال است. کلمه هلال و هلیل و امثال اینها را یک موقعی در حاشیه نشار المحاضره، محشی دیدم می گوید کلمه ای مثل، به نظرم در مورد همین کلمه هلال می گوید. می گوید هلال را در لهجه بغدادی گاهی اوقات هلیل تلفظ می کردند و ی تلفظ می کردند. احمد بن هلال کرخی معروف هست که می گوید از او پرسیدم که محمد بن سنان اینکه می گویند غالی بوده است و امثال اینها این حرف ها چیست؟ می گوید معاذ الله، این غلوی که آن فهمیده است از این عبارت، کسی که به خاطر ولایت ترک اعمال شرعی می کند و خیلی هم سخت گیر بود، اینکه طهور را به من یاد داد و اینها، و حبس العیال، اینکه زن را نگذاریم بیرون رود و اینها را او به من یاد داد. و کان متقشفا متعبدا. جزو آن، متقشّف حالا شاید یک مقداری مرحله خیلی از آن، متقشّف یک مقدار یعنی سخت گیرانه، سخت گیر و متعبد و امثال اینها بود. این حرف ها چیست، چون غلاظ کسانی بودند که جنبه اباحی گری داشتند و هیچ پابند به مسائل دینی نبودند. می گوید که خیلی هم محکم بود و اصلا این حرفها در خط چیزش نبود. خب این معنا قطعا محمد بن سنان به این معنا نبوده است. روایت هایی که از محمد بن سنان هست حتما به این معنا نیست. روایت هایی که در حالا قبل از اینکه محمد بن سنان را عرض کنم در شرح حال محمد بن اورمه در رجال ابن غضائری هست که می گوید که قمی ها نسبت غلو به محمد بن اورمه داده اند و کسی را چیز کرده اند که برود او را ترور کند. و آنها یک جایی قایم شده بودند دیدند که شب تا صبح مشغول عبادت هست و از آن اعتقادی که این غالی هست و اینها دست برداشتند و اینها. خب یک معنای غلو به این معنا هست که کسی که اباحی گری دارد و چیزها را مباح می کند و اینها، خب به این معنا قطعا محمد بن سنان غلو نداشته است. علاوه بر اینکه نحوه روایت هایی که نقل کرده است این مطلب را نفی می کند، به خصوص یک روایت خاصی وجود دارد که در این روایت، روایت مهی است در تحلیل شخصیت محمد بن سنان که همان روایتی هست که نجاشی در ترجمه میاح مدائنی به آن اشاره می کند. نجاشی میاح مدائنی را که ترجمه می کند این عبارتش این بود، له کتابٌ یعرف برساله میاح و طریقها اضعف منها و هو محمد بن سنان، که نجاشی صفحه 424 رقم 1140 این را آورده است. ضعیفٌ جدا هم اولش داشته است. میاح مدنی ضعیفٌ جدا له کتابٌ یعرف برساله میاح و طریقها اضعف منها و هو محمد بن سنان که بعد طریقش را هم ذکر می کند و به نظرم می گوید که محمد بن سنان همین مفضل بن عمر این را اگر من یادداشتش را کامل نکردم، برساله میاح را شما اگر بزنید و به من عبارتش را بگویید، در رجال نجاشی. ادامه اش را بخوانید،

**أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا أبو غالب أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن جعفر الرزاز قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف، عن محمد بن سنان، عن مياح بها.**

بعدش مفضل بن عمر ندارد؟ خب ندارد. عرض کنم ظاهرا این رساله میاح در واقع همان رساله ای هست که امام صادق به مفضل بن عمر نوشته است که این رساله در بصائر الدرجات کاملش آمده است و در مختصر بصائری که مال سعد بن عبدالله هم هست آن هم مفصل این رساله آمده است. در ذهنم هست در مختصر بصائر بعضی اضافات دارد که در این نیست و الآن نشد که کامل به طور کامل اینها را با هم مقابله کنم. علی ای تقدیر آنها خیلی در بحث ما دخالت ندارد. البته سندش هم از یک قسمتی اش به بعد، قاسم بن ربیع داشت در آن دیگر،محمد بن جعفر الرزاز عن قاسم بن الربیع، از قاسم بن الربیع به بعد سندش هم یکی است. در سند بصائر الدرجات این هست، علی بن ابراهیم بن هاشم قال حدثنی القاسم بن الربیع الوراء عن محمد بن سنان عن صباح المدائنی هست اینجا. ظاهرا این صباح المدائنی هان میاح المدائنی هست که تحریف در آن رخ داده است و اینها ظاهرا هم میاح درست است و صباح محرف است و امثال اینها. خب نجاشی آن را در باب میم آورده است به عنوان میاح، پیداست نجاشی با عنایت در میم آورده است. همین است سند از قاسم بن الربیع تا صباح المدائنی یا میاح المدائنی یکی است و خب میاح هم اسم غریب تری است و به طور طبیعی میاح به صباح تحریف می شود و نه برعکس. این یک رساله خیلی مفصلی است و حالا من تکه هایی از این رساله را می خوانم که این تکه ها خیلی از بحث های مربوط به غلاظ را هم روشن می کند. می گوید که ان المفضل کتب الی علی بن

عن المفضل بن عمر أنه كتب إلى أبي عبد الله عليه السلام فجاءه هذا الجواب من أبي عبد الله عليه السلام:

إما بعد فإني أوصيك و نفسي بتقوى الله و طاعته، فإن من التقوى الطاعة و الورع و التواضع لله و الطمأنينة و الاجتهاد و الأخذ بأمره و النصيحة لرسله، و المسارعة في مرضاته، و اجتناب ما نهى عنه، فإنه من يتق الله فقد أحرز نفسه من النار بإذن الله، و أصاب الخير كله في الدنيا و الآخرة، و من أمر بالتقوى فقد أبلغ الموعظة جعلنا الله من المتقين برحمته.

این مقدمه همه اش تأکید بر تقوای الهی و اینکه انسان باید مرضات الهی و طاعت الهی را پیش کشد. این مقدمه است برای بحث های بعدی که بعضی ها به عنوان ولایت می خواهند از تقوا و طاعت الهی بگویند که دیگر ضرورتی ندارد. می گوید

جاءني كتابك فقرأته و فهمت الذي فيه، فحمدت الله على سلامتك و عافية الله إياك، ألبسنا الله و إياك العافية عافية الدنيا و الآخرة، كتبت تذكر أن قوما أنا أعرفهم كان أعجبك نحوهم و شأنهم،

یک آدم هایی هستند خیلی به اصطلاح شأنشان خیلی باعث اعجبک، اعجب به معنی اینکه خیلی خوشتان می آید. یعنی آدم های به اصطلاح از جهت ظاهری خیلی آدم های محترم و آبرومند هستند ولی یک حرف هایی دارند که این حرف ها خیلی حرف های عجیب و قریبی است.

و إنك أبلغت عنهم أمورا تروي عنهم كرهتها لهم، و لم تر بهم إلا طريقا حسنا و ورعا و تخشعا،

خب اینها به حسب ظاهر چیز هستند ولی یک حرف هایی از اینها نقل می شود که خیلی حرف های عجیب و غریبی است.

و بلغك أنهم يزعمون أن الدين إنما هو معرفة الرجال، ثم بعد ذلك إذا عرفتهم فاعمل ما شئت،

دین فقط امام شناسی است. امام را که شناختی هر کاری که دلت می خواهد بکن.

**و ذکرت انک قد عرفت أن أصل الدين معرفة الرجال، فوقک الله**

اینکه اصل دین معرفت رجال است، این را قبول داریم ولی اینکه دیگر بعد از آن فاعمل ما شئت و آن ادامه عبارتی که امثال اینها، آن حرف ها حرف های بیخودی است که کأنه زده شده است.

**و ذكرت أنه بلغك أنهم يزعمون أن الصلاة و الزكاة و صوم شهر رمضان و الحج و العمرة و المسجد الحرام و المشعر الحرام و الشهر الحرام هو رجل،**

همه اینها یعنی امام.

**و أن الطهر و الاغتسال من الجنابة هو رجل، و كل فريضة افترضها الله على عباده هو رجل، و أنهم ذكروا ذلك بزعمهم أن من عرف ذلك الرجل فقد اكتفى بعلمه من غير عمل**

اینها همه یک همین که امام علیه السلام این کار ها را انجام می دهد دیگر کافی است دیگر این درویش ها می گویند که حضرت امیر به جای ما نماز خوانده است امثال اینهآ، می گویند این هم در واقع این تفکر.

**أن من عرف ذلك الرجل فقد اكتفى بعلمه من غير عمل، و قد صلى و آتى الزكاة و صام و حج و اعتمر**

یعنی آن رجل این کار ها کرده است

**و اغتسل من الجنابة و تطهر و عظم حرمات الله و الشهر الحرام و المسجد الحرام و البیت الحرام**

این کار ها را کرده است و ما دیگر احتیاج نداریم.

**و إنهم ذكروا أن من عرف هذا بعينه و بحده و ثبت في قلبه جاز له أن يتهاون و ليس له أن يجتهد في العمل، و زعموا أنهم إذا عرفوا ذلك الرجل فقد قبلت منهم هذه الحدود لوقتها، و إن لم يعملوا بها،**

دیگر نیاز به عمل ندارد. از آن طرف

**و أنه بلغك أنهم يزعمون أن الفواحش التي نهى الله عنها الخمر و الميسر و الربا و الدم و الميتة و لحم الخنزير هي رجل،**

دشمنان اهل بیت هم اینها هستند.

**و ذكروا أن ما حرم الله من نكاح الأمهات و البنات و العمات و الخالات و بنات الأخ و بنات الأخت، و ما حرم على المؤمنين من النساء مما حرم الله إنما عنى بذلك نكاح نساء النبي صلى الله عليه و آله و سلم**

میگوید که نسبت به نکاح نبی خب آن حرام است.

**و ما سوى ذلك مباح كله و ذكرت أنه بلغك أنهم يترادفون المرأة الواحدة و يشهدون بعضهم لبعض بالزور، و يزعمون أن لهذا ظهرا و بطنا يعرفونه،**

خلاصه معارف دینی ظهر و برق دارد

**فالظاهر ما يتناهون عنه يأخذون به مدافعة عنهم، و الباطن هو الذي يطلبون و به أمروا بزعمهم.**

خلاصه ظاهر حالا این ظاهر را یک چیز هست و باطن، آن چیز واقعی آن باطن هست که به آن باطن که همه اینها ظاهرش یک چیز هست ولی اینها مأمور به باطن هستند، باطن آنها امام هست، و به أمروا بزعمهم، به آن باطن. تا عبارت ها را شروع می کند معنا کرد بعد می گوید که حالا مطلبت چیست امام علیه السلام می گوید که

**أخبرك أن من كان يدين بهذه الصفة التي كتبت تسألني عنها فهو عندي مشرك بالله تبارك و تعالى، بين الشرك لا شك فيه،**

بعد شروع می کند روایت توضیح دادن. روایت محصلش این است که این که گفته شده است که نماز و روزه و اینها رجلٌ همه اینها درست است ولی معنای رجلٌ این نیست که شما وقتی که آن رجل را بشناسید دیگر اعمال انجام ندهید. بحث این است که روح نماز ولایت است. روح تمام اعمال و عبادات ولایت است و بدون ولایت این چیز ها صحیح نیست ولی انه اینکه شما وقتی ولایت را شناختید اینها را ترک باید کنید و امثال اینها. با طن بدون ظاهر خلاصه صحیح نیست و

**ثم إني أخبرك أن الدين و أصل الدين هو رجل و ذلك الرجل هو اليقين و هو الإيمان و هو إمام أمته و أهل زمانه، فمن عرفه عرف الله و دينه، و من أنكره أنكر الله و دينه،**

و بعد ولی اینها هیچ کدام از اینها معنایش این نیست که شما به اصطلاح این باطن مانع از اخذ به ظاهر باید باشد. باید شما ظاهر را هم اخذ کنید و اصل دین امامت هست ولی

إن الله تبارك و تعالى إنما أحب أن يعرف بالرجال و أن يطاع بطاعتهم فجعلهم سبيله و وجهه الذي يؤتى منه، لا يقبل الله من العباد غير ذلك

اینکه اینها واسطه بین خلق و خالق هستند همه اینها سر جایش ولی اینها معنیاش این نیست که شما اعمال را ترک کنید و اینها و بعد روایت مفصل در مورد اینکه این، این خیلی مفصل است و پنج شش صفحه است و احکام مختلف را ذکر کرده است و امثال اینها و اینکه اگر می خواهید، درست است باطن همه اعمال خیر امام هست و باطن همه ا عمال شر دشمنان امام هست ولی این باطن مانعی از اخذ به ظاهر نمی شود این است که در بعضی از روایات دیگر این باب هم همین مطلب را اشاره به این نکته دارد که این کسی که محمد بن سنان می گوید، مفضل بن عمر از آنها اشاره می کند ظاهرا اشاره به ابو الخطاب است و اصحاب ابو الخطاب. آن ماجرا و داستان ابو الخطاب است که دقیقا روایت بعدی این، آن روایت را هم نقل می کند.

**کتب ابو عبدالله علیه السلام الی ابی الخطاب بلغنی انک تزعم ان الخمر رجلٌ و ان الزنا رجل و ان الصلوه رجلٌ و ان الصوم رجلٌ و لیس کما تقول. نحن اصل الخیر و فروعه طاعه الله.**

درست است ما اصل خیر هستیم این مطلبی که همه نماز و روزه و اینها اصلش ولایت است درست است ولی این معنایش این نیست که این ولایت باید این اصل شما را از فروع باز دارد. نحن اصل الخیر و فروعه طاعه الله.

**و عدونا اصل الشر و فروعه معصیه الله. ثم کتب کیف یطاع من لا یعرف و کیف یعرف من لا یطاع**

حالا این عبارت یعنی چه بماند. در یک روایت دیگر هم بحث همین ابو الخطاب و روات های ابو الخطاب و اینها را آورده است، یک روایت دیگری هست که این روایت جالب است.

**قال ابوعبدالله علیه‌السلام: یا هیثم التمیمی‌‌ اِنّ قوماً آمنوا بالظاهر و کفروا بالباطن فلم ینفعهم شییٌ و جاء قوم من بعدهم فامنوا بالباطن و کفروا بالظاهر فلم ینفعهم ذالک شیئاً ولا ایمان بظاهرٍ الّا بباطن ولا بباطنٍ الّا بظاهرٍ**

این اشاره به این هست از مجموع این روایت و اینها تفکر امثال محمد بن سنان کاملا روشن می شود. اینها کسانی هستند که معتقد هستند که اعمال ظاهری بدون ولایت، اینها راه به جایی نمی برد. اینها یک گروه هستند اصلا در مقابل غلاظ. غلاظ کسانی هستند که به باطن معتقد هستند و می گویند کسی که باطن را داشت دیگر اصلا به ظاهر کاری نداشته باشید. ظاهر تا جایی هست که شما را به باطن برساند. به باطن که رسیدید دیگر مقام و منزلت شما را دارد. ولی این چیزی که هیچ نکته خاصی، من رساله میاح را از اول تا آخرش خواندم، نکته ویژه ای که ما بگوییم که یک نکته خاصی داشته باشد، یک مطلب مهمی داشته باشد که بگوییم گیر مهم داشته باشد من چیزی در آن ندیدم.

سوال: .. رساله نجاشی شاید همین هارا غلو می دانسته اند...

پاسخ: حالا اگر مرادشان هم از غلو این مراحل باشد که شخصی حتی بگوید که بدون باطن ظاهر کفایت نمی کند و اینها، اینها یک معنایی هست که آن غلوی که در روایات نهی شده است، آن غلوی که کفار و مشرکین تلقی شده است این غلو نیست. آن یک چیز دیگر است و با اینها اصلا ربطی ندارد و امثال اینها. خب حالا به تناسب این بحث بد نیست که اشاره به یک نکته ای عرض کنم، در بحث غلو دو تا بحث های زیادی وجود دارد که من نمی خواهم وارد آن بحث ها بشوم. در کتاب های اهل تسنن در کتاب های فرق و نحل خیلی وقت ها اصل شیعه و تشیع و اعتقادات شیعه را همه اینها را غلو می دانند اعتقاد به اینکه ائمه معجزه دارند این را به عنوان غلو تلقی می کنند. اعتقاد به اینکه ائمه علم به به اصطلاح غیب دارند امثال اینها را غلو می دانند. در کتاب های چیزهای عمه فرق و نحل عامه حرف های زیادی در مورد غلو هست. در فرق الشیعه نوبختی هم بحث های زیادی هست در مورد غالیان. آن ها ظاهرا یک فرقه خاص غالی هستند ولی تمام کسانی که به عنوان غالی معرفی شده اند، اینها آن فرق را در موردشان مطرح نیست. یک عبارتی مرحوم صدوق دارد در معرفی غلاظ این عبارت مرحوم صدوق در بحث ما خیلی مفید است. به خصوص از این جهت مفید است که عرض کردم که آن یکی از کسانی که تضعیف محمد بن سنان را کرده است در فهرست شیخ که تضعیف محمد بن سنان شده است، این تضعیف خیلی محکمی هم نیست ولی عبارتی را که اینجا آورده است و استثنا کرده است از روایت های محمد بن سنان غلو و تخلیط را این برگرفته از فهرست شیخ صدوق است. آن را قبلا عبارتش را خواندم و جمیع ما روی الا ما کان فی ما تخلیط أو غلو اخبرنا به جماعهً محمد بن علی بن الحسین، این اصلا در ردیف کتاب هایی هست که شیخ صدوق استثنا می کند از روایات شیعه مجموعه ای را. پنج شش ترجمه پشت سر هم هست این پنج شش ترجمه قرائن نشان می دهد که تمام این ترجمه ها از کتاب فهرست شیخ صدوق اخذ شده است. این استثنا غلو و تخلیط هم از روایت های محمد بن سنان به توسط فهرست شیخ صدوق است. این که برای اینکه بفهمیم اینها غلو را چه می دانسته اند، عبارت اعتقادات شیخ صدوق خیلی مفید است. و قسمتی از عبارت شیخ صدوق را اینجا آورده ام. شیخ صدوق یک بابی دارد باب الاعتقاد فی نفی الغلو و التفویض. ایشان ابتدا یک سری روایاتی را مضامینی را که برگرفته از روایات هست در مورد غلو که اینها شر الخلائق هستند و از یهود و نصاری بدتر هستند؛ صغروا عظمه الله، اینها عین عبارت های روایت هست. تمام آن عبارت های آغازین این عبارت عین عبارت های روایات است. این عبارت ها ناظر به تمام فرق غالی ها نیست. آن غالیانی که در عصر امام صادق و امثال اینها مطرح هستند که عمدتا همان ابو الخطاب و اصحابش هستند، ناظر به آنها هست. ولو شیخ صدوق کأنه یک عبارت را می خواهد گسترش دهد و امثال اینها. ولی آن عین عبارت های به اصطلاح روایات هست که در مورد غلاظ و مفوضه و امثال اینها وارد شده است. یک نکته ای در پرانتز عرض کنم. مرحوم کشّی در رجال کشی روایت هایی که در مزمت غلاظ هست، همه را در ذیل ترجمه ابو الخطاب آورده است. اینها غلاظ را اصحاب ابو الخطاب می گرفتند. اصلا آن تفکرات ابو الخطاب و آن تفکری که اینها داشته اند، آنها را کأنه غلاظ را آن می دانسته اند. ملاحظه بفرمایید به تناسب، اصلا همه غلاظ را برده اند آنجا. اصلا روایت هایی که در مزمت؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

غلاظ و امثال اینها هست. الآن هم روایاتی که در مزمت؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

غلاظ هست ناظر به همان روایات خاص است. تمام کسانی که بعدا به عنوان غلاظ معرفی می شوند، آن نیست. شیخ صدوق حالا آن عبارت های آغازین آن عبارت هم بماند. یک نکته ای در غلاظ آن ابتدا برایشان مطرح بوده است آنها عقیده داشته اند که امامان نمی میرند. کأنه یک جنبه خدایی برای امامان قائل بودند و مرگ امامان را منکر بودند. شیخ صدوق مفصل می گوید که همه امام ها از دنیا رفته اند و همه هم مقتول یا مسموم هستند چه کسی کشته شده و چه کسی سم داده شده است و مفصل یکی یکی همه ائمه را قاتلشان کسی که سم به آنها داده است، امثال اینها، اینها را می آورند این یک تفکر خاصی بوده است که این ها هم ادامه همان تفکر این است که امام علیه السلام نمی میرد و یک جنبه الوهیت برای آنها قائل بوده است. خب اینهایش خیلی شاید نشان دهنده آن مشیی که خود صدوق در مسئله غلو باشد ندارد. ادامه اش یک عبارتی دارد که عبارت مهمی است. می گوید علامة المفوضة و الغلاة و أصنافهم نسبتهم مشايخ قم و علمائهم إلى القول بالتقصير. از کجا بفهمیم مفوضه و غلاظ چه کسانی هستند؟ نگاه کنید ببینید اگر مشایخ قوم را به تقصیر نسبت می دهند اینها یعنی غالی هستند. این بحث مشایخ قوم بحث عمده ای که هست بحث سهو النبی و بحث این جور چیز ها هست. حالا بعد در عبارت شیخ مفید این یک مقدار مطلب واضح تر می شود که این بحث نسبت مشایخ قم به تقصیر و امثال اینها چیست. در واقع می گوید هر کسی که مشایخ قم و اعتقادات مشایخ قم را تقصیر بداند این خودش غالی است. علامت مفوضه و غلاظ هست. غلاظ و مفوضه را به این معنای گسترده حمل می کند. آن معنایی که در روایات برای غلو هست آن را طایفه خاصی از غلاظ می داند. می گوید و علامت الحلاجیه من الغلاظ، طرفداران حلاج از غلاظ، دعو التجلی بالعباده مع تدینهم بترک الصلاه و جمیع الفرائض. می گویند خلاصه ترک صلاه و فرائض و اینها، کسی که به مقام چیز رسید عبادت کرد تجلی پیدا می کند و دیگر بعد از این نیازی نیست صلوه و فرائض را انجام دهد. و دعوى المعرفة بأسماء الله العظمى، و دعوى انطباع الحق لهم، و أن الولي إذا خلص و عرف مذهبهم فهو عندهم أفضل من الأنبياء عليهم السلام، و من علامتهم دعوى علم الكيمياء و لم يعلموا منه إلا الدغل و نفيف الشبه و الرصاص على المسلمين و امثال اینها. ببینید یک بحث کلی غلاظ و مفوضه هست، آن غلاظ به معنای عامش را آن را می گوید نشانه این است که بگوید قمی ها تقصیر دارند در حق ائمه این یک مرحله است. مرحله بالای غلاظ که حلاجیه باشند، آنها کسانی هستند که دیگر نماز را هم ترک می کنند و عبادات و امثال اینها را هم ترک می کنند که این روایات ما در واقع به این، یعنی حلاجیه بازمانده های خطابیه هستند. خطابیه عصر ائمه در طول تاریخ حلاجیه را تشکیل داده اند که این فرقه حلاجیه بقایای همان تفکرات خطابیه هست که به عنوان، حالا این حلاجیه در کتاب فرق و نحل مراجعه کنید خیلی در موردشان صحبت هست. طرفداران حسین بن منصور حلاج و آن حرف ها و صوفیه و آن چیزها در کتاب های فرق و نحل در موردش صحبت های زیادی هست. مرحوم شیخ مفید اینجا در کتاب تصحیح الاعتقاد که نقد همین اعتقادات شیخ صدوق است اینجا که میرسد می گوید فصلٌ فی الغلو و التفویض. قال ابو جعفر، یعنی شیخ صدوق، باب اعتقاد فی الغلو و التفویض الی آخره. قال شیخ المفید رحمه الله الغلو فی اللغه هو التجاوز عن ال

و الغلاة من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نسبوا أمير المؤمنين و الأئمة من ذريته عليهم السلام إلى الإلهية و النبوة، و وصفوهم من الفضل في الدين و الدنيا إلى ما تجاوزوا فيه الحد و خرجوا عن القصد، و هم ضلال كفار،

بعد شروع می کند بحث کردن در مورد اینکه آیا ائمه از دنیا رفته اند یا خیر، و کشته شده اند به سم می گویند بعضی هایشان کشته شده اند و بعضی ها ثابت نیست امثال اینها. آن بحث هایی که مرحوم شیخ صدوق می گوید که همه ائمه الا مقتولٌ أو مسموم، ایشان می گوید نه این ثابت نیست و امثال اینها. حالا آن را کار ندارم. و در مورد مفوضه و حلاجیه و امثال اینها که مفوضه چه هستند و حلاجیه چه هستند و اینها را هم صحبت کرده است و بعد ادامه اش را می خواهم بگویم،

**ثم قال فاما نصّ أبي جعفر- رحمه اللّه- بالغلو على من نسب مشايخ القميين و علماءهم الى التقصير فليس نسبة هؤلاء القوم الى التقصير علامة على غلوّ الناس، إذ في جملة المشار إليهم بالشيخوخة و العلم من كان مقصّرا،**

این حرف هایی که می زنید واقعا هم مقصر هستند و حرف های عجیب غریب دارند.

**و انّما يجب الحكم بالغلوّ على من نسب المحققين «2» الى التقصير سواء كانوا من أهل قم أو من غيرها من البلاد و سائر الناس،**

بعد توضیح می دهد که این بحث غلو و اینهایی که در قم هست چه حرف هایی است. می گوید

**و قد سمعنا حكاية ظاهرة عن أبي جعفر محمّد بن الحسن بن الوليد- رحمه اللّه- لم نجد لها رافعا في التقصير، و هي ما حكي [عنه] انه قال: أوّل درجة في الغلوّ نفي السهو عن النبيّ و الامام.**

کسی که قائل به سهو و نبی نباشد این غالی است. این در واقع عمده عبارتی که شیخ صدوق ه دارد به این ناظر است. چون نسبت به استادش ابن ولید خیلی مرحوم شیخ صدوق یک نوع حساسیت خاص داشته است یک رساله ای ایشان هم در مورد بحث غلو و بحث سهو النبی یک بحث مفصلی شیخ صدوق داشته است که در اثبات اینکه ائمه سهو النبی داشته اند و اینها که چیز رد بر او نوشته است. یک دعوای اصلی بحث سهو النبی و این بحث ها است. می گوید

**فإن صحّت هذه الحكاية عنه فهو مقصّر مع انه من علماء القميين و مشیختهم**

حالا نخواسته است خیلی چیز بکند ولو این عبارت را خود شیخ صدوق مستقیما نقل می کند. یک قدری تأدب کرده است نسبت به ابن ولید و چیز نکرده است. می گوید

**و قد وجدنا جماعة وردوا إلينا من قم يقصّرون تقصيرا ظاهرا في الدين، و ينزلون الأئمة (عليهم السلام) عن مراتبهم،**

ائمه را از مراتبشان پایین می آورند.

**و يزعمون انّهم كانوا لا يعرفون كثيرا من الأحكام الدينية حتى ينكت في قلوبهم، و رأینا من یقول انهم کانوا یلجؤون** في حكم الشريعة إلى الرأي و الظنون و يدعون مع ذلك انّهم من العلماء، و هذا هو التقصير الذي لا شبهة فيه

ببینید یک سری دعواهایی در مورد مقامات ائمه هست که شیخ صدوق می گوید که اینها غلو است و شیخ مفید می گوید که اینها تقصیر است و امثال اینها. اینجور چیزها را در مورد محمد بن سنان خب ممکن است. در مورد محمد بن سنان یعنی یک چیزهایی را که بعضی ها غلو می دانند و بعضی ها غلو نمی دانند و این حرفها خب کاملا ممکن است. خلاصه غلوی که به محمد بن سنان نسبت داده شده است به معنای آن مراحل که تفکرات خطابیه دارند امثال اینها قطعا محمد بن سنان آن سبکی نیبست. یا خدا دانستن ائمه و امثال اینها قطعا محمد بن سنان آن شکلی نیست. در مورد این خدا دانستن ائمه به خصوص یک مطلبی را اینجا یک روایتی از روایت های محمد بن سنان یادداشت کرده ام این را برای شما بخوانم بد نیست. این روایت را ملاحظه بفرمایید

**عن محمد بن سنان عن محمد بن نعمان قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام و هو یقول**

البته عن ابن سنان است ولی خب با قرینه راوی اش مشخص است که محمد بن سنان است.

**ان الله لا یکلنا الا انفسنا و لو وکرنا الا انفسنا لکلنا کعرض الناس و نحن الذی قال الله عزوجل ادعونی استجب لکم**

اگر خدا ما را به حال خودش رها کرد همه سایر مردمی است. اگر ما چیزی داریم به خاطر این است که خدا دست ما را گرفته است و ما را مستجاب الدعوه کرده است و امثال اینها. اینجور نیست که ما از خودمان چیزی داشته باشیم. بصائر جلد 2 صفحه 381 حدیث 1450 حدیث 8.

سوال: الآن این را از کجا در آوردید که .....

پاسخ: نه آن بحث ولایت بس بودن آن یک بحث است و بحث اینکه اینها قائل باشند که ائمه مستقل از خدا هستند. این را برای این جهت دومش می خواهم عرض کنم. در مورد اینکه این قال به این نیستند که چیزها کفایت می کند روایت های محمد بن سنان فراوان است و اصلا پیداست روایت هایش ولی این دیدگاه که آیا اینها قائل هستند که مقامات ائمه منهای اتصال به خدا، خدا کأنه اینها را به حال خودشان رها کرده است و می گوید که نه، خدا ما را به حال خودمان رها نکرده است چون دستمان را گرفته است در هر حال این خدا هست که ما را چیز هست. ما مقاممان ادعونی استجب لکم. یعنی ما دعا می کنیم خدا اجابت می کند. اگر ما شأنی داریم شأن ما این است که دعای ما مستجاب است. دعای ما مستجاب است و هر چه بخواهیم خدا چیز می کند دعوت ما اشخاص مستجاب الدعوه هستیم. خب این تفکر با تفکری که در مورد غلاظ و امثال اینها از زمین تا آسمان فاصله دارد و امثال اینها. حالا وقت گذشته است. منی ک بار تمام روایت های محمد بن سنان را به خصوص در بصائر الدرجات نگاه کردم. چون بصائر الدرجات روایت هایی که در مورد مقامات ائمه هست وجود دارد. روایت های محمد بن سنان یک روایت ویژه ای که بگوییم مثلا یک چیز خاصی در آ« داشته باشد پیدا نکردم. تمام روایت های محمد بن سنان صدی نود و پنجش روایت هایی است که به عین همان از دیگران نقل شده است. یک تک و توکی روایات دارد که از دیگران به عینه نقل نشده است ولی مضامینش یک مضامین خاصی نیست. حالا این را فردا، بعضی از روایت هایش را که سه چهار تا روایت هایش را یادداشت کرده ام که این را ملاحظه بفرمایید هیچ روایت یک روایت خاصی داشته باشد روایت ویژه ای داشته باشد محمد بن سنان، این را من در روایت هایش ندیدم. البته یک سری چیزهایی ممکن است حالا بعدا می گویم به محمد بن سنان نسبت داده باشند که بعدا فردا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد